



فرجام سوسیالیسم مجبوری

فرخ امیرفریاد

مار کس هنگام فروری کمیونسیم؛ زوال سیاست و روشنفکر؛ یوسف اسحاق پور، برگردان ویدا حاجی تبریزی (با نظر نویسنده). تهران: بازتاب نگار، ۱۳۸۵. ص. ۸۰۰۰ ریال.

«از گذشته آگاه بودن کافی نیست، باید آن را درک کرد.»

(ایل کودل)

«تاریخ زود مایه نوعی جنگ داخلی مبدل شده است. به ما آموخته است (ز یکدیگر منتظر باشیم.»

(فوستل گولانژ)

لیکن در اینجا نیز «همه نظر به‌ها خاستری هستند و درخت زندگی همیشه سبز است.»

تأسیس «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» زمین لرزه عظیمی بود که در دهه دوم سده بیستم جهان را لرزاند و پس لرزه‌های آن با شدتی کم و زیاد تا پیش از فروری آن در اغلب نقاط جهان احساس می‌شد. گزافه نیست اگر گفته شود قرن بیستم به طور کلی پیرامون توسعه این تجربه و پیامدهایی که برای جهان داشت شکل گرفت. اتحاد شوروی سایه غول آسایش را نه تنها بر جغرافیای سیاسی دنیا، بلکه بر تعبیرهای ذهنی و خیالی از دگرگونی اجتماعی نیز گسترده بود.

«شمار اندکی از روشنفکرانی که در نیمه نخست سده بیستم به دنیا آمده بودند توانستند از جاذبه بحث درباره مارکسیسم، کمیونسیم و تأسیس اتحاد شوروی بگریزند. جمع کثیری از دانشمندان علوم اجتماعی در غرب نظر به‌های خود را به نفع، بر ضد، یا در ارتباط با تجربه شوروی پرداخته‌اند.»^۲

این است که با نگاهی کلی، به ایجاز و با استعانت از نظریات اقتصادی مارکس به مشکلات و تضادهایی که در تأسیس اتحاد شوروی وجود داشته پرداخته است. قطعا برخی از نظریات او در این خصوص پیش از این توسط پژوهشگران و متفکران دیگر نیز بیان شده بود. اما در بندهای پایانی جستار مطالبی در خصوص نقش روشنفکران پس از شکست تجربه کمیونسیم در عمل و برخورد آنان با این واقعه و نیز موقعیت‌شان پس از آن دارد که قابل تأمل است. و سرانجام ایرانی بودن نویسنده نیز انگیزه‌های است برای خواننده فارسی زبان تا به سراغ این کتاب برود.

نویسنده در مقدمه کوتاهی ضمن اشاره به شکل‌گیری اندیشه‌اش در دوران جوانی، می‌گوید این جستار را زمانی نوشته که اتحاد شوروی در حال فروپاشی بوده، یعنی ۱۷ سال پیش. زمانی که شک و تردید نسبت به اندیشه و آثار مارکس درهمه جا و بر همه کس، به خصوص در میان کسانی که در گذشته طرفدار شوروی یا چین بودند، غلبه کرده بود. و در ادامه می‌گوید کسانی که چند سال پیش از فروری شوروی از او به عنوان روشنفکر خرده بورژوا انتقاد می‌کردند، هنگام این واقعه چنان موضعی گرفته بودند که انگار از زمان طوفان نوح به این سو هر بلایی که بر سر بشر آمده ناشی از افکار و نوشته‌های مارکس بوده است.

بحث این کتاب با توضیح و تبیین اندیشه‌های مارکس در خصوص برخی ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری و الزامات شکل‌گیری آن آغاز می‌شود. نویسنده با توجه به نظریات مارکس، عدم تحقق این نظام در کشورهای عقب مانده را تنها ناشی از عامل‌های بیرونی مانند استعمار نمی‌داند، بلکه عوامل درونی از جمله نبود انباشت سرمایه، نبود کارگران آزاد گسسته از زمین که صاحب چیز دیگری جز نیروی کار خود نباشند، نبود دانش و تکنیک مدرن و نبود جامعه مدنی و حقوقی را علل این عدم تحقق می‌داند. این کشورها به ویژه فاقد ساختار معنوی برای تبدیل شدن به سرمایه‌داری بودند. تبدیل شدن به فرمانروا و سرور طبیعت، به گونه‌ای که برای سرمایه مطرح بوده نمی‌توانست بدون فلسفه دکارت، بدون عقل باوری و تجربه باوری که پیشرفت علوم را امکان‌پذیر ساختند عملی شود. همه این مسائل در کشورهای عقب مانده نه تنها ایجاد نظام سرمایه‌داری را امکان‌پذیر ساخت، که احتمال ایجاد جامعه سوسیالیستی را هم ناممکن‌تر ساخت.

نمی‌توان تکنولوژی، قابلیت رشد آینده آن و الگوی اجتماعی را از جایی به جایی دیگر پیوند زد؛ حاصل آن از جنبه تکنیکی، ماجرای چرنوبیل از آب در می‌آید و از جنبه اجتماعی استالینیسیم را به بار می‌نشانند. «مارکسیسم - لنینیسم» عنوان نظام فکری توتالیتری است که برای هدف نهایی جعل شد و برای همه چیز پاسخ داشت بی آنکه از مرحله روشنگری و نقد و سنجشگری گذشته باشد. این نگرش مارکسیسم را به معنای ایدئولوژی توسعه به هر قیمتی در نظر گرفته که در واقعیت امر هیچ ثمری جز فجایع «نباشت اولیه» می‌توانست نداد.

خرده بورژوازی «با قابلیت» و بوروکرات، علیه اولیگارشی محلی که کشورشان را غارت می‌کرد و به غارت می‌داد و برای فرار از استعمار و تلاشی شدن، به نام ضرورت تولید و رشد نیروهای تولیدی، ایجاد جامعه‌ای را در روسیه و

«اینکه همه این تلاش‌ها، همه این رنج و شور و شوق انسانها، همه این آرمانها و همه این رویاها در زمانی چنین کوتاه بر باد رفت - که تپه بودن این بحثها را نشان داد - تجلی شگفت‌انگیز توانایی جمعی برای ایجاد رویاهای سیاسی بسیار قدرتمندی است که در نهایت تاریخ را تغییر می‌دهند، اگرچه این تغییرات با برنامه‌های تاریخی مورد نظر متفاوت باشند.»^۳

واقعیت این است که اتحاد شوروی مانند بسیاری دیگر از پدیده‌ها نقاط ضعف و قوت و جنبه‌های زشت و زیبا را توأمان در خود داشت و البته بسیاری از این جنبه‌ها در درجه حداکثری بودند و همین واقعیت ارزیابی و موضع‌گیری واقع‌بینانه و منصفانه را درباره آن دشوار می‌کرد. گروهی شیفته آن شدند و در بسیاری از کشورها حتی جان خود را به خاطر آن از دست دادند، گروهی تا سرحد تنفر به انتقاد از آن پرداختند. آیزاک دویچر، مارکسیست برجسته لهستانی که به رغم انتقادهایش از استالین و برخی جنبه‌های مارکسیسم

- لنینیسم تا پایان عمر همچنان مارکسیست ماند چکیده این تجربه و تضادهایش را به این صورت بیان کرده است: «هرگز سوسیالیسم چنین خلق انبوهی را سرشار از اشتیاق نکرده بود؛ و خلق هرگز چنین در مانده و غیر فعال نبود. در تمامی تجربه انسان امروزین هیچ چیز وجود نداشت که مانند نخستین دولت کارگری و نخستین آزمایش برای "ساختن سوسیالیسم" چنان والا و در عین حال چنان نفرت‌انگیز بوده باشد.»^۴

فروری دور از انتظار شوروی نیز به دلیل تأثیر گسترده آن در اندیشه سیاسی و سیاست جهانی بحث‌های فراوانی برانگیخت. حتی برخی از نویسندگان و تحلیلگران در بحث‌هایشان درباره پدیده‌هایی که حتی چندان مرتبط با این مقوله هم نیستند به مقایسه وضعیت آن در دوران شوروی سابق و پس از فروری آن اشاره می‌کنند. گویی برای برخی افراد تأسیس و فروری شوروی مبداهایی از تاریخ محسوب می‌شود. روزنامه‌نگاری سالها پیش به طنز گفته بود که اگر امروزه بخواهند از آمار زرافه‌ها هم صحبت کنند به پیش و پس از شوروی اشاره می‌کنند!

مارکس هنگام فروری کمیونسیم؛ زوال سیاست و روشنفکر؛ جستاری از یوسف اسحاق پور، پژوهشگر ایرانی است که چندین دهه است در فرانسه اقامت دارد. اسحاق پور آثار فراوانی به زبان فرانسه دارد که شماری از آنها به زبانهای مختلف از جمله فارسی ترجمه شده‌اند. این کتاب را ویدا حاجی که از فعالان با سابقه چپ ایران است و کتاب داد بی داد توسط او فراهم شده به فارسی ترجمه کرده است.

درباره علل فروری شوروی مطالب فراوانی نوشته شده و در زبان فارسی هم نوشته‌های تألیفی و ترجمه‌ای چندی در این زمینه منتشر شده است. جستار اسحاق پور ویژگی‌اش

سپس جاهای دیگر به عهده گرفت که خود لنین آن را «سرما به داری دولتی» می‌نامید. دیری نگذشت که این جامعه جدید استبدادی به رهبری استالین، سوسیالیست و فراتر از آن کمونیست و مارکسیست خوانده شد.

نکته جالب توجهی که نویسنده در ادامه این بحث به آن اشاره می‌کند این است که این نامگذاری را کشورهای سرمایه‌داری با طیب خاطر می‌پذیرفتند، چون با این بوروکرات‌های نامعقول و بی‌کفایت، یک نمونه واقعی و یک مترسک هراسناک در مقابل داشتند که می‌توانستند به نام سوسیالیسم و مارکس جا بزنند. حاصل بحث این است که نمی‌توان نه با اراده و تصمیم و نه از راه انقلاب به کشوری سرمایه‌داری تبدیل شد. اما انقلابیون روس گفتند حال که نمی‌توان به یک کشور سرمایه‌داری تبدیل شد، در عوض می‌توان به ساختن سوسیالیسم روی آورد. حاصل این تصمیم آن شد که دیدیم.

اسحق پور در بند نهم این رساله به نکته قابل تأملی اشاره می‌کند. وی می‌گوید بیهوده تلاش می‌شود فرآیند این فوران تکنیک را همچون هایدگر که تکنیک را ناشی از «سرنوشت غرب» می‌دانست، با نسبت دادن آن به یونانیان و آغاز متافیزیک در اروپا، غیر قابل تشخیص نگه دارند. حال آنکه تکنیک در اروپای سده‌های میانه از هند، چین و ایران آن زمان پیشرفته‌تر نبود. به نظر او روند دگرذیبی تکنیک زمانه ما مربوط به سرما به داری است و در پیوند با علوم و فلسفه مدرن متناسب با آن رشد یافته است و از طریق عمومی شدن چرخه تولید در جهت منافع بازار عمل می‌کند.

بر سر هم هدف نویسنده در بندهای بخش نخست این جستار این است که نشان دهد آنچه در آغاز سبب ایجاد و سرانجام فروریزی «سوسیالیسم واقعاً موجود» شده نه مارکس و اندیشه‌های او، بلکه برداشتهای نادرست و تحریف شده از این افکار و به کارگیری آنها با نیت استفاده ابزاری بود. در ادامه بحث، نویسنده به وضعیت و نقش روشنفکران پس از فروریزی شوروی می‌پردازد. مباحثی که در بخشهای نخستین این جستار آمده و ما پیش از این به آنها اشاره کردیم، مباحثی بودند که حتی در چند دهه پیش از فروریزی شوروی به صورت گوناگون مطرح شده بودند. اما برخی جنبه‌های بحثی که در ادامه آن مطرح شده، به دلیل اینکه از فروریزی شوروی در مقایسه با انقلاب اکتبر زمان بسیار کمتری گذشته است طبیعتاً بحث کمتری هم در خصوص آن شده است. این بحثها مربوط به تأثیر این رویداد بر وضعیت روشنفکری و نیز روشنفکران چپ و آنتیه روشنفکری است.

به گفته نویسنده یک رشته افشاگریهای بی‌پایان درباره فجایع و نمایش صحنه‌های هولناک درباره آنچه در کشورهای سوسیالیستی به وقوع پیوست، ایده جامعه آرمانی را دچار شک و بدگمانی کرده است. و بدین سان احتمال هر گونه انتقاد را سست کرده و از میان برده است. انگار که پایان تاریخ که بسیار انتظار می‌رفت فرا رسیده است و از این پس دیگر هر گونه تغییری یا مطرود است، یا ناگزیر به تکرار. گویا امکان پذیر شدن پایان تاریخ بدین سبب است که تنها بدیل پایان دوران پیشاتاریخ که مارکس پیش بینی کرده بود، آنگاه که «تحقق یافت» دچار ورشکستگی شد و بیهودگی و زیان آوری خود را به نمایش گذاشت. اما به نظر

اسحاق پور هیچ دلیلی وجود ندارد که ناچار باشیم به یکی از دو آلترناتیو اهریمنی، یعنی دچار شدن به بیماری کشنده تصلب بوروکراتیک یا دچار شدن به امپریالیسم بازار - که ملاک آزادی را به رشد و توسعه وحشیانه و حداکثر مصرف تنزل می‌دهد - تن دهیم.

صرف وجود کشورهای کمونیستی و فاجعه اقتصادی توأم با وحشت در این کشورها - از گولاگ شوروی گرفته تا انقلاب فرهنگی چین و پولپوت کامبوج - عامل دیگری است که روشنفکران را به سکوت واداشته است. حال که جامعه آرمانی چیزی جز نام دیگر جهنم نیست، روشنفکران با اتکای به چه چیزی می‌توانند وضع موجود را به نقد بکشند. انقلابهای دور دست و جنگهای آزادی بخشی که روشنفکران از آن جانبداری کردند، پس از وقوع علیه آنها به قضاوت برخاستند. معلوم شد که دیگر نمی‌توان از اصل کلی یا اصل جهان روا^۹ صحبت به میان آورد.

بسیاری از مردم از سالهای دهه بیست میلادی تا پایان جنگ جهانی دوم بر ضد همه اشکال فاشیسم مبارزه کردند و در این راه بسیاری جانشان را از دست دادند. حال ادعا می‌شود که کمونیست بودن و فاشیست بودن یکسان است. انگار که چون آرمان تحقق نیافت، نیرنگی بیش نبوده است.

تصور می‌کنم اینجا ضرورت داشت اسحاق پور نوعی تقسیم‌بندی تاریخی قائل می‌شد. دفاع روشنفکران جهان از عملکرد شوروی در آغاز تأسیس آن و تا جنگ جهانی دوم البته می‌توانست در مواردی موجه باشد. اما در سالهای بعد و به ویژه پس از به قدرت رسیدن استالین و نحوه عمل رژیم شوروی در دوران او، به ویژه پس از خاتمه جنگ، جای حرف بود. بسیاری روشنفکران برجسته جهان تا سالها چشمشان را بر آنچه در شوروی در آن سالها و سالهای پس از آن می‌گذشت بستند. گذشته از این باید به نحوه برخورد روشنفکران چپ و یا هوادار چپ با روشنفکرانی که با مارکسیسم و چپ مخالف بودند نیز اشاره‌ای کرد. آقای اسحاق پور سالهاست در فرنگ اقامت دارند و از نحوه برخورد روشنفکران چپ با غیر چپها قطعاً آگاهی دارند.

در میان مخالفان چپ اشخاص شریف و صاحب اندیشه کم نبودند، اما از سوی چپ‌گرایان سنگین‌ترین اتهامات به آنان زده شد و بدترین دشنامها به آنها داده شد که تکرار آن حرفها و اتهامات، حتی نام بردن از کسانی که این اتهامات را زدند، در اینجا ضرورتی ندارد. من البته نمی‌گویم جواب «های»، «هوی» است ولی به هر حال اثر این طرز برخورد شاید در حافظه روشنفکران مخالف چپ مانده باشد و برخی از آنان اکنون مقابله به مثل می‌کنند. به چرخش صدو هشتاد درجه‌ای چپ‌های سابق هم که خود ایشان در آغاز این رساله اشاره کرده‌اند.

نکته دیگر درباره مقایسه میان فاشیسم و کمونیسم است. وقتی که کمونیسم وعده‌های بزرگ به اکثریت عظیم مردم می‌دهد و این انتظارات را بر آورده نمی‌شود، طبیعی است که مورد انتقاد شدید هم قرار گیرد. برای اکثریت نتیجه یک روش مهم است. معمولاً مردم میان دو نفر یا دو مکتب که یکی به آنها وعده‌های نیکو می‌دهد و دیگری آنها را تهدید می‌کند، در صورت عدم تحقق وعده‌ها، نسبت به فرد نخست احساس عداوت بیشتری می‌کنند. چون هم چیزی به دست

نیآورده‌اند و هم احساس می‌کنند فریب خورده‌اند. اما در مورد شخص دوم دست کم احساس فریب خوردگی نمی‌کنند.*

«آنچه ما در دبستان دشوار زندگی سیاسی جدید خود آموخته‌ایم این نکته است که فرهنگ بشری به هیچ روی آن چیز ثابت و مستحکمی که زمانی می‌پنداشتیم نیست. متفکران بزرگ، دانشمندان، شاعران، و هنرمندان که شالوده‌های تمدن غربی را ریختند غالباً اعتقاد داشتند که این بنا تا ابد بر پا خواهد ماند. وقتی که توسیديدس از روش تاریخ‌نویسی جدید خود - در برابر روش پیشین تاریخ افسانه‌ای - بحث می‌کند، اثر خود را «یک دارایی جاویدان» می‌نامد. هوراس اشعار خود را یادگاری پایدار تر از مغز می‌خواند، که از گردش سالها و گذشت روزگار آن گزند نمی‌خواهند یافت. اما چنین می‌نماید که باید شاهکارهای فرهنگ بشری را با فروتنی بیشتری نگریست. این آثار نه جاویدان اند و نه آسیب‌ناپذیر. علم و شعر و هنر و دیانت ما فقط پوسته بالایی لایه بسیار کهن تری هستند که تا ژرفای زیادی فرو می‌رود. همیشه باید آماده زمین لرزه‌های سخت باشیم که ممکن است جهان فرهنگ ما و نظام اجتماعی ما را از بیخ و بن بلرزاند.»^۶

- * واژه مجبوری در این کاربرد از این شعر عشقی گرفته شده: جمهوری مجبوری... مسلک نشود زوری...
۱. آیزاک دویچر، پیامبر مطرود، ترجمه محمد وزیر، (تهران: خوارزمی، ۱۳۷۸)، ص ۱۶۰۰. این عبارت شاید از تروتسکی باشد، چون دویچر آن را در گیومه گذاشته است.
۲. مانوئل کاستلر، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ ج ۳، پایان هزاره، ترجمه احمد علیقلی و افشین خاکباز، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۰).
۳. دویچر، همان، ص ۱۵۹.
۴. درباره اصل کلی یا جهان روا نویسنده در بندهای ۱۶ و ۱۷ کتاب (صص ۵۱-۴۷) توضیح داده است.
۵. ارنست کاسیرر، افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲)، ص ۲۷۵.

